

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## چکیده بحث گذشته

بحث در این بود که در مقابل این ادله‌ای که برای اصاله اللزوم اقامه شده است. اولین دلیل در مقابل آن؛ «اجماع» است. عده‌ای از فقها و اساتین ادعای اجماع بر عدم لزوم در معاطات را کرده‌اند. بحث در بررسی این اجماع بود. کلام محقق خوئی(ره) را عرض کردیم. مقداری از کلام امام(رض) را هم بیان کردیم. آنچه که تا اینجا در کلام امام(ره) بسیار مهم است این است که چرا مرحوم شیخ طوسی(ره) در کتاب خلاف برای عدم لزوم معاطات به اجماع تمسک نکرده است در حالی که دأب شیخ(ره) این است که اگر یک مسأله‌ای اجماعی باشد به اجماع تمسک می‌کند. اما در اینجا برای عدم لزوم معاطات، به فقدان دلیل تمسک کرده است و این را یک قرینه خیلی روشن گرفته‌اند بر اینکه معلوم شود در زمان شیخ طوسی(ره) اجماعی نبوده است.

## اصلاحی در عبارت امام(ره)

در ادامه این مطلب، یک عبارتی در کتاب البیع امام(ره) است، من فکر می‌کنم در این عبارت، کلمه «عدم» افتاده است. عبارت این است «أنّ دعوى الإجماع فى نفي البيع الذى عقد البحث و عنوان المسألة له، و دعواه فيما ذكره تطفلاً و تفرعاً، شاهد أيضاً على عدم الإجماع فى عصره، و لم يقم دليل على بطلانه عنده»؛ که باید اینگونه باشد «أنّ عدم دعوى الاجماع»؛ یعنی اینکه شیخ(ره) ادعای اجماع در نفی بیع نکرده است، بیعی که أصلاً مسأله برای او پایه‌ریزی شده است و در مقام بیان آن است، راجع به بیعش ادعای اجماع نکرده و فرموده «لا يكون بيعاً»، اما فرموده «بالاجماع» ولی در ادامه که فرموده «اما الاستباحه بذلك فهو مجمع عليه»، امام(ره) فرموده‌اند با اینکه بحث در بیع است، آنجایی که از معاطات نفی بیع می‌کند، فرموده «لا يكون بيعاً»، آنجا نفرموده است که «بالاجماع» اما آن مطلبی است که تطفلی و استترادی بیان فرموده است، یعنی در بحث استباحه و اینکه معاطات نیز موجب استباحه است فرموده «فهو مجمع عليه لا يختلف العلماء فيه»، امام(ره) می‌فرمایند عدم ادعای اجماع در نفی بیع و ادعای اجماع در استباحه، این شاهد قوی است بر اینکه در عصر مرحوم شیخ(ره) اجماعی در کار نبوده که بگوییم اجماع داریم بر اینکه معاطات بیع نیست و اجماع داریم بر اینکه لازم نیست. به نظر من این کلمه عدم از این عبارت افتاده و سقط شده است اگر او نباشد عبارت معنایش معنای روشنی نخواهد بود.

## نقد امام(رض) بر ادعای اجماع توسط ابن زهره(ره)

از اینجا به مطلب بعد منتقل می‌شوند. یکی از افرادی که ادعای اجماع کرده؛ ابن زهره(ره) در کتاب غنیه است. ایشان می‌فرمایند وقتی ما تکلیف شیخ(ره) را روشن کردیم و گفتیم معلوم می‌شود در عصر شیخ(ره) اجماعی در کار نبوده، دیگر اعتباری برای ادعای اجماع ابن زهره(ره) نیست. چون ادعای اجماع ابن زهره(ره) متفرع بر این است که در عصر شیخ(ره) و بعد از آن، علما اتفاق نظر داشته باشند. نمی‌توانیم ادعای اجماع ابن زهره بر اینکه معاطات بیع نیست را بپذیریم. علاوه بر اینکه ما در اصول راجع به اجماعات ابن زهره حرف داریم.

در کتاب انوار الهدایة، ج 1، ص 255 فرموده‌اند «و کثرة دعوی الاجماع من قدماء اصحابنا کابن زهره فی الغنية و الشيخ و امثالهما إنما هی لاجل تمامية مناط الاجماع عندهم و هو العثور علی الدلیل المعتبر الکاشف عن رأی الامام(ع) و لا ینافی هذا الاجماع خلافة المسألة کما ینظر من أصول الغنية»؛ ابن زهره، شیخ و امثال اینها، در مسائل فقهی خیلی ادعای اجماع کرده‌اند، این کثرت دعوی اجماع، به این دلیل است که مناط اجماع در نزد اینها تمام بوده است. مناط اجماع؛ عثور و اطلاع معتبر کاشف از رأی امام(ع) است. یعنی اینها در هر مسأله‌ای یک دلیل معتبری که کاشف از رأی امام(ع) باشد - و لو یک خبر واحد صحیح السند محفوف به قرینه - پیدا می‌کردند، از آن خبر واحد قول امام(ع) برای ایشان روشن می‌شد و ادعای اجماع می‌کردند. حالا چنین اجماعی با اختلافی بودن مسأله منافاتی ندارد. ابن زهره(رض) و شیخ طوسی(ره) در یک مسأله‌ای همین که یک روایت پیدا می‌کردند که معتبر و محفوف به قرینه بود، قول امام(ع) را از این روایت بدست می‌آوردند و ادعای اجماع می‌کردند. پس با عنایت به این بیانی که در انوار الهدایة فرموده‌اند، أصلاً اجماعات شیخ(ره)، و حتی اجماعات سید مرتضی(رض) و ابن زهره(ره) اعتباری ندارد. یعنی بعنوان آن اجماعی که خود اجماع من حیث هو اجماع و اتفاق من العلماء، کشف از قول امام(ع) کند نیست، بلکه اینها اگر یک دلیل معتبری داشتند، می‌گفتند دلالت بر یک مطلبی دارد سپس می‌گفتند اجماع علما بر این معناست.

## اشکال دیگر امام(ره) بر اجماع

مطلب پنجم این است که فرموده‌اند اگر اجماع بر عدم لزوم واقعا درست باشد، ما از شیخ(ره) و ابن زهره(ره) که بگذریم، چرا بزرگانی مثل علامه(ره) و ابن ادریس(ره) ادعای اجماع نکرده‌اند؟ چرا ما در کلمات بزرگان و فحول فقها، ادعای اجماع نمی‌بینیم! در مطلب ششم می‌فرمایند «بل ظاهر العلامة أنَّ القول بكفاية التعاطی فی الحقیق و غیره، کان قولاً معروفاً، حیث قال: الأشهر عندنا أنه لابد من الصیغة»؛ ظاهر کلام مرحوم علامه(ره) این است که معاطات در جایی که معامله بدون لفظ، صحیح و لازم باشد، قول معروفی بوده، چون فرموده‌اند «الأشهر عندنا انه لابد من الصیغة»؛ وقتی می‌گوید «أشهر»، می‌گویند در معامله لازم، صیغه لازم است، یعنی مشهور می‌گویند در معامله لازم، صیغه لازم نیست. مشهور می‌گویند در معامله معاطاتی، برای لزومش نیاز به لفظ نیست و می‌تواند لازم باشد. آنگاه در آخر مطلب فرموده‌اند «فالإنصاف: أنَّ المسألة كانت من المسائل الاجتهادیة منذ عصر المفید و الشيخ و من تأخر عنهم قدّست أسرارهم و لهذا تراهم یستدلّون علیها بالأدلة و الأصول، کفقد الدلیل علی الصحّة، و أصالة بقاء الملك، و قصور الأفعال عن الدلالة علی المقاصد، و أنَّ الإيجاب و القبول ما حصل، فما حصل البیع، إلى غیر ذلك»؛ می‌فرماید انصاف این است که این مسأله از زمان شیخ مفید(ره) و شیخ(رض) و متأخرین از ایشان اختلافی بوده. اینطور نیست که بگوییم در مسأله اجماعی بوده، بلکه از همان زمان اختلافی بوده است. یکی می‌گفته معاطات مفید ملکیت است، دیگری می‌گفته مفید اباحه است، سومی می‌گفته معاطات لازم است، و یکی می‌گفته جایز است. لذا می‌بینید فقها برای معاطات، به أدله و اصول تمسک می‌کنند و می‌گویند اینجا مثلاً دلیل بر صحت نداریم، یا أصالة بقاء الملك جاری است و یا قصور الافعال عن الدلالة علی المقاصد.

## نتیجه فرمایش امام(ره)

این خلاصه فرمایش امام(ره) است. ملاحظه فرمودید چقدر در این مسأله دقت فرموده‌اند و با چه ظرافتی این اجماع را از میان برداشتند، که بنابراین؛ أصالة اللزوم در معاطات به قوت خودش باقی است. لذا می‌گوید معاطات، مفید لزوم است و این اجماعی که ادعا شده است، اجماع صحیحی نیست و این اشکالات ششگانه را به شیخ(ره) وارد کرده‌اند. محقق خوئی(ره) عمده اجماع را از این راه که اجماع مدرکی است رد می‌کنند. ایشان فرموده‌اند «من المظنون قویاً أن كثيراً من القائلین بكون المعاطاة مفيدة للملكية الجائزة إنما استندوا فی رأيهم هذا الی وجوه أخر. و إذن فلیس لنا فی المقام إجماع محصل تعبدي»؛ اینها به یک ادله‌ی دیگر استدلال کرده‌اند، لذا اجماع اینها اجماع مدرکی یا اجماع محتمل المدرک می‌شود. امّا اشکال امام(ره) بر مدرکی بودن نیست، بلکه فرموده اصلاً در عصر شیخ طوسی(ره) اجماع نبوده، بعد از عصر شیخ طوسی(ره) هم بزرگان ادعای اجماع نکرده‌اند.

## نظر شیخ انصاری(ره) در معاطات

چنانکه قبلاً هم عرض کردم؛ یکی از جاهای مشکل بدست آوردن فتوای شیخ(ره) در کتاب مکاسب، در همین بحث معاطات است. مرحوم شیخ(ره) وقتی بحث لزوم را شروع می‌کنند که آیا معاطات لازم است یا لازم نیست، چند قول بیان می‌کنند. می‌فرمایند «أوفقها بالقواعد الاول»؛ أوفق این اقوال، قول اول است که شیخ مفید(ره) قائل شده است. شیخ مفید(ره) هم بر حسب آنچه که به ایشان نسبت می‌دهند؛ قائل به لزوم است. بعد وارد أدله أصالة اللزوم که شده؛ پس از اتمام ادله أصالة اللزوم فرموده‌اند «نعم یمکن ان یقال»؛ که در مقابل این ادله أصالة اللزوم، چند دلیل وجود دارد، یکی از آنها «اجماع بسیط» است. گرچه گاهی اوقات به این اجماع بسیط اشکال هم می‌کنند، اما در آخر می‌فرمایند «و الإجماع و إن لم یکن محققاً علی وجه یوجب القطع، إلا أن المظنون قویاً تحقّقه علی عدم اللزوم»؛ می‌فرماید ظن قوی داریم بر تحقق اجماع بر عدم لزوم. پس در حقیقت مرحوم شیخ(ره) در معاطات قائل به جواز شده‌اند. ابتدا می‌فرمایند أوفق به قواعد؛ همان لزوم است، قواعد نیز، همین آیات و همین ادله أصالة اللزوم است. اما می‌فرمایند که ما ظن قوی داریم به اینکه چنین اجماعی محقق شده است، لذا جلوی لزوم را می‌گیرد. پس تعبیر «أوفقها بالقواعد» شما را به اشتباه نیندازد. به نظر ما مرحوم شیخ(ره) در کتاب مکاسب، قائل به «جواز معاطات» است.

## جواب استاد به اشکال امام(رض) بر اجماع

نکته‌ای که در کلام امام(ره) وجود دارد این است که ایشان فرمودند اجماعات شیخ(ره) و ابن زهره(رض) اعتباری ندارد. مرحوم علامه(ره) و ابن ادریس(ره) هم ادعای اجماع نکرده‌اند. می‌توان در مورد اینها گفت که درست است شیخ(ره) در کتاب خلاف ادعای اجماع نفرموده، اما این اعم است، ممکن است در یک مسأله‌ای، «فقد الدلیل» یک چیز مهمتری باشد، این اعم است، معنایش این نیست که حتماً اجماع در عصر شیخ(ره) را نفی کنیم. خود شیخ انصاری(ره) می‌فرماید ما ظن قوی داریم بر اینکه این اجماع محقق شده است. اگر ظن قوی باشد به اینکه این اجماع محقق شده، ما چطور می‌توانیم دست از این اجماع برداریم و بگوییم دأب شیخ(ره) و ابن زهره(رض) این بوده که اجماعاتشان اینطور است. علاوه اینکه اساطینی در فقه مثل کاشف الغطا(ره) در کتابش ادعای اجماع کرده است. نمی‌توانیم بگوییم ادعای کاشف الغطا(ره) مثل اجماع شیخ(رض) یا اجماع ابن زهره(ره) است. اجماع کاشف الغطا(ره) اجماع خیلی خوبی است.

## ادعای اجماع مرکب بر جواز معاطات

مرحوم شیخ(ره) می‌گوید بالاخره اگر کسی اجماع بسیط را هم از ما قبول نکند، «اجماع مرکب» جلوی ما هست. فقها دو دسته‌اند: یک دسته می‌گویند معاطات باطل است، یک دسته هم می‌گویند معاطات مفید ملکیت جایز است. پس کسی را نداریم که بگوید معاطات مفید ملکیت لازم است. بنابراین، قول به لزوم معاطات، می‌شود احداث قول ثالث. پس اجماع مرکب بر نفی لزوم داریم.

پس تا اینجا؛ «اجماع» مقداری جلوی ما را برای قول به لزوم می‌گیرد. امام(ره) بیشتر روی این جهت تکیه کردند که چرا شیخ طوسی(ره) و بزرگان فقه مثل علامه(ره) و ابن ادریس(رض) ادعای اجماع بر جواز نکرده‌اند؛ در جواب گفتیم اولاً این را بیع نمی‌دانستند. ثانیاً خود علامه(ره) در کتاب تحریر فرموده «**الاقوی أن المعاطاة غیر لازمة**». گرچه مرحوم علامه(ره) فرموده «الاقوی» و ادعای اجماع نکرده، ولی از این تعبیر و نیز «الاشهر» معلوم می‌شود این قول «غیر لزوم» در آن زمان یک قول رایجی بوده است، حالا اجماعی نبوده است. اما نکته ی اصلی که شیخ انصاری(ره) قبل از این عبارتی که الان خواندیم تذکر می‌دهد این است که اینها که گفتند لازم نیست، از باب سالبه به انتفاع موضوع است.

برای اینکه معاطات در نظر قدما مفید ملکیت نبوده و لزوم و جواز، فرع بر ملکیت است. ما باید بگوییم معامله مفید ملکیت است، آنگاه دعوا کنیم که این ملکیت جایز است یا لازم است. قدماً أصلاً معاطات را مفید ملکیت نمی‌دانستند، بلکه قائل به اباحه بودند. پس نمی‌توانیم بگوییم که اجماع بر عدم لزوم است. اجماع بر عدم لزوم، از باب سالبه به انتفاع موضوع است، چون بیع نیست. تعبیر شیخ(ره) این است «**لأن قول الأكثر بعدم اللزوم سالبه بانتفاء الموضوع**»؛ ولی این سالبه به انتفاع موضوع را با اجماع مرکب حل کرده است. خود شیخ(ره) فرموده گرچه قول به عدم لزوم، سالبه به انتفاع موضوع است، اما فقهای ما دو گروه هستند، یک گروه قائلند که معاطات اصلاً مفید ملکیت نیست، یک گروه قائل به ملکیت جایز هستند. پس هر دو گروه بر نفی ملکیت لازم اجماع مرکب دارند. انسان اگر بخواهد با ذهن فقهی پیش بیاید و قضاوت کند؛ حرف شیخ(ره) متین است، که ظن قوی داریم بر اینکه یک اجماعی بر عدم لزوم در بین کلمات قدما بوده است. پس اشکالات امام(رض) و لو اشکالات قوی است، ولی اشکالاتی نیست که بتوان بر آنها اعتماد کرد.

## جواب استاد از اشکال محقق خوئی(ره) بر اجماع

و اما طبق فرمایش محقق خوئی(ره) که فرمودند بر فرضی هم که این اجماع باشد، اجماع مدرکی است. اجماع مدرکی جایی است که ما احتمال دهیم مجمعی در فتوای خود بر این مدرک استناد کرده‌اند. ما از کجا بدانیم مجمعی در فتوای خود به آن روایاتی که بعداً می‌خوانیم، مثل «**انما یحلل الکلام و یحرّم الکلام**» استدلال کرده‌اند؛ احتمالش هم ضعیف است، بسیار ضعیف است. در کلمات گذشتگان از خیلی از این أدله و روایاتی که بعداً می‌خوانیم خبری نیست. علاوه أصلاً ما یک مناقشه‌ی کلی داریم؛ چرا اجماع مدرکی و محتمل المدرک حجت نیست؟ و لو امروز دیگر یک مطلب مسلمی شده، فقها تا به اجماع می‌رسند می‌گویند «**هذا الاجماع مدرکی لا اعتبار به**». بالاخره نتیجه اگر این اجماع را قبول کنیم باید بگوییم معاطات مفید ملکیت جایز است، اگر قبول نکنیم همان أدله أصالة اللزوم در اینجا جریان پیدا می‌کند و باید بگوییم معاطات مفید ملکیت لازم است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.